

الباب الثامن و العشر من الواحد السابع في ان من يحزن...

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب الثامن و العشر من الواحد السابع في ان من يحزن
نفسا عامدا فله ان يأتي تسعة عشر مثقالا من الذهب ان
استطاع و الا من الفضة و الا فليستغفر الله تسعة عشر مرة
الا اذا استأذن فاذن له فلا شيء عليه و من يجبس نفسا
يحرم عليه ما يحل عليه من قبل الى حين ما يجبس و يهبط
كل عمله و ما كان من المؤمنين و ان يرجع الى ما يحرم
عليه في كل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب و ان ما
ينعقد لم يكن في البيان.

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون
نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمیشناسد آنرا و اگر کسی



ORIGINAL



AUDIO

تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اذن حد مرتفع گشته

و بر ذهب و فضبه بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقتدر نباشد بعدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محل ظهور الله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حروف حی وارد آمده و اگر بر حروف حی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عز و جل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعداً از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالدوات حکم مضاعف میگردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر بابتهاج نیامد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را

و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شیئی حایل شود بر آن حدود الهیه وارد میآید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او بر او دون حلال میگردد و مادامی که حایل است از اذن نفس حکم حلیت بر محل اقتران بر او جاری نمیگردد و کل عمل او هبط میگردد اگر چه باعلی درجه ورع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر ما لا یحل علیه بر او از حدود الهیه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد میآید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او میشود

در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کل اعمال هبط گردد و ملتفت نشوید و لتتقن الله حق التقی لعلکم تفلحون

و ثمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اول عمر تا آخر عمر در دین او مدین است و از برای لقای او عامل و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون کند یا در حق او حکم حائلیت کند و حال آنکه بظاهر از همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت از برای او جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق بآن محزون بوده و متضرع بوده

و اگر اولوالحکم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه موسی ابن جعفر - علیهما السلام - تغییر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده وارد نمیآید و حال آنکه چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم قیامت و اگر مثل این بدع را بر داشته بود لعل سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین چیزهائی که بغایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و

انفاق مثل او اگر چه شبهه نیست که اولوالحکم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود
لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجوع او واقع نشود

اگر چه برسید از نفس ظهور که کل بشبوحیت کینونیت خود مغرور ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون
نکنی لعل بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بخداوند محتجب نموده باشی ولیکن اگر العیاذ
بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کلشیء که در امکان ممکن باشد ذکر آن و همچنین
شئون دیگر از دره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که کل شیء باو شیء میگردد و او اجل از اقتران بشیء است و
بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول واحد ثانی تا اینکه الی ما لا نهاییه منتهی شود چه یکی از
اعداد واحد مؤخر میآید و مقدم میشود بر واحد ثانی مثلاً اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی
میگردد از اعلاپی که ایمان نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر
عکس عالی عالی تر میگردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حق نکند و الله یؤید بامرہ من یشاء من عباده انه کان
بکلشیء علیما.

